

سجاده گلگون !

خنده شوق به سجاده پر خون زده ای !

تا به سر منزل معشوق شیبخون زده ای !

کس چو تو بوسه چنین بر در معبود نزد

این هم از دولت اقبال همایون زده ای !

هیچ عاشق به ره عشق چنین شیوه نکرد

دست رد بر سر هر سینه ی مجنون زده ای !

قدر خود را بنمودی تو عیان در بر خلق

تا که تاجی به سر از گوهر گلگون زده ای !

مست بودی چو به میخانه دل رو کردی

ساغر عشق ز خمخانه پر خون زده ای !

در ره عشق مکن لطف خود از دوست دریغ

تو که این راه به صد مرحله افزون زده ای !

مدد از همت والای تو جوئیم به حشر

که شب قدر قدم بر سر گردون زده ای !

ما کجا طاقت بیداد تو داریم، علی

تو که در بحر فنا طعنه به جیحون زده ای !

رضا شاپوریان

پنجشنبه هفتم ژانویه ۱۹۹۹